جلسه 051

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در اشکالاتی بود که بر تقریب دوم وارد می‌شد. که تقریب دوم این بود که ما به سیره عملی خارجی معاصرین با معصوم علیهم السلام نمی‌خواهیم تمسک کنیم. بلکه به ارتکاز آن‌ها می‌خواهیم تمسک کنیم. به این‌که ارتکاز معاصرین با معصومین علیهم‌السلام ادعا می‌شود این بوده که هر شخص اعتباری‌ای که نیازمندی‌های بشر را برطرف می‌کند این معتبر است و معاملات او، تصرفات او نافذ است. هم آن شخص اعتباریِ وجود دارد هم تصرفاتی که می‌کند معتبر و نافذ است. هر شخص اعتباری که نیازمندی‌های بشر را برطرف می‌کند، مصالح عامّه‌ی انسان‌ها را برطرف می‌کند. این در ذهن آن‌ها بوده. فلذا است خب در اعصار قدیمه این ارتکاز در بعضی از مصادیق تجلّی پیدا کرده بود. فرض کنید در دولت. خب دولت را مالک می‌دانستند. تصرفات او را نافذ می‌دانستند. یا بیَع و کنائس و مساجد و امثال ذلک، آتشکده‌ها و یا در اسلام مساجد و امثال این، یا بیت‌المال، خود بیت‌المال. این چراغ بیت‌المال است، این فرش بیت‌المال است. یک اتاقی که حضرت امیر سلام‌الله علیه آن را بیت‌المال قرار داده بودند که اموالی که جمع می‌شد در آن‌جا قرار می‌دادند و از آن‌جا تقسیم می‌فرمودند. خب آن‌جا در نقل هست که وقتی که کسی آمد کار خصوصی داشت حضرت چراغ بیت‌المال را خاموش کردند و فرمودند به‌حسب نقل، این چراغ بیت‌المال است. یعنی بیت‌المال کأنّه یک شخص اعتباری است. آدم که نیست بیت‌المال، یک شخص اعتباری است. مالک این چراغ است، این نفت است، این چیز، چیز، این هر چیزی که مایه‌ی سوخت بوده در آن وقت. خب و مالک آن است. خب همان‌طور که در آن أزمنه به‌خاطر بساطت زندگی بشر خب یک‌مقدار شخصیت‌های اعتباری محدودی را آن‌ها در عمل هم داشتند. اما ارتکازشان یک امر عام بوده، یک امر گسترده بوده در شخص اعتباری‌ای که بشر به او نیاز دارد و حوائج او را برطرف می‌کند. حالا در آن‌زمان بساطت زندگی همین موارد محدود، اما بعداً خب در اثر تطوراتی که پیدا شده حالا اشخاص اعتباری جدیدی را بشر اعتبار کرده. خب مثل بانک‌ها، مثل شرکت‌ها و و و. و ادعا می‌شود که خب این ارتکاز در زمان معصومین علیهم‌السلام بوده، در مرئی و منظرشان بوده، از این ارتکاز ردع نفرمودند. نفرمودند که یک امر بی‌خودی است، نادرست است. بنابراین معلوم می‌شود آن را قبول داشتند، پذیرفتند و امضاء فرموده‌اند. خب پس آن ارتکاز امضاء شده است. حالا هر مصداقی که در خارج پدیدار می‌شود مصداق آن ارتکازی است که صحیح است و درست است شرعاً. این استدلال بود.

اشکال سوم این بود که، اصل اشکال سوم این بود که ما وجود چنین ارتکاز موسّع گسترده‌ای احراز نکردیم. معلوم نیست، ما خبر نداریم آیا چنین ارتکازی در ذهن‌ها بوده واقعاً؟ بله، ممکن است بوده ولی ما احراز نکردیم و تا مادامی که احراز نکنیم نمی‌توانیم استدلال کنیم. این اشکال بود.

برای تثبیت این اشکال آمدند گفتند که یک راهی می‌شود پیدا کرد بر این‌که این عدم احراز به احراز بیانجامد. و آن تحلیل وجدانی بود. ما طرقی داریم برای احراز سِیَر و ارتکازات معاصره با معصوم علیهم‌السلام. هفت طریق در کتاب الفائق ذکر شده. یکی از طریق‌ها چیه؟ تحلیل وجدانی بود. إن قلت که این‌جا ما از راه تحلیل وجدانی می‌توانیم پی ببریم که این ارتکاز آن‌موقع بوده. آن تحلیل وجدانی این است که عقلای امروز وقتی محاسبه می‌کنند می‌بینند اعتراف به این‌جور شخصیت‌های اعتباری و نافذ دانستن تصرفات آن‌ها یک امر صحیحی است، یک امر درستی است. چون حوائج را برطرف می‌کند. قفل بودن زندگی را از بین می‌برد. سهل می‌کند، آسان می‌کند امور را. خب این به خاطر این الان توی ارتکاز عقلاء این است. آیا این درکی که ما الان داریم، عقلای فعلی دارند، عقلای این زمان دارند، وقتی تحلیل می‌کنیم منشأ این به ما برمی‌گردد، یعنی به خصوصیات فردی ما برمی‌گردد که ما مال این‌زمان هستیم، توی این جغرافیا زندگی می‌کنیم، پسر فلانی هستیم یا فلان یا فلان؟ نه، می‌بینیم این‌ها دخالت ... آیا این‌که دین ما، مذهب ما فلان است؟ می‌بینیم این هم دخالت ندارد. یکی یکی این چیزهایی را که مابه‌الامتیاز ما با آن‌ها است یکی یکی حساب می‌کنیم می‌بینیم این‌ها واقعاً دخالت ندارد. پس می‌فهمیم که آن چیزی که منشأ شده یک امر مشترکی بین ما و آن‌ها است. همان انسانیت ما، عقل ما، این باعث شده که ما الان داریم می‌فهمیم. وقتی که این منشأ شد پس بنابراین پی می‌بریم که آن‌ها هم این عقل را داشتند، این احساس را داشتند، این ادراک را داشتند. پس آن‌ها هم همین توی ذهن‌شان بوده دیگه. بنابراین از راه تحلیل وجدانی کشف می‌کنیم وجود این ارتکاز فعلی در ذهن عقلاء را، در ذهن عقلاء معاصر با معصوم علیهم‌السلام. این هم ... و اگر...، یک پیاز داغی هم به آن اضافه کردیم. و اگر شما بخواهید این‌جا وسوسه به‌خرج بدهید و تشکیک کنید و هی بگویید نه، نمی‌دانیم و این‌ها. اصلاً درِ بسیاری از مواردی که ما از راه همین ارتکاز عام درست می‌کنیم باید ببندیم. چون آن‌جاها نمی‌شود ملتزم شد. مثلاً در باب حیازت. خب الان شما چه‌کار می‌کنید؟ می‌گویید حیازت با ابزار جدید لا اشکال فیه، این‌ها موجب ملکیت می‌شود. یا احیاء با ابزار جدید می‌گویید موجب ملکیت می‌شود. خب این‌ها که در زمان ائمه نبوده که. شما چه جور درستش می‌کنید؟ می‌گویید توی ذهن آن‌ها این بوده که حیازت به أیِّ وسیلةٍ، این موجب ملکیت است. آن زمان این حیازت به این وسائلی که آن‌موقع خیلی وسائل ابتدائی با دست بوده، با یک چیز خیلی، اگر ابزار خیلی ابتدائی‌ای بوده، حیازت می‌کردند. اما امروز خب وسائل بالاتری پیدا شده، با این‌ها حیازت می‌کنند. خب آن روز ماهی مثلاً می‌گرفتند چه جوری، حالا امروز با یک وسائلی پیدا شده که کشتی‌هایی می‌برند یک مرتبه صد تن، دویست تن، سیصد تن یک دفعه حیازت می‌کنند. آن‌وقت که چنین چیزی ممکن نبوده که، حالا یک مختصری تورهایی می‌انداختند، تورهای کوچکی می‌انداختند و فلان کار. یا حیازت‌هایی که در بیابان و فلان و این‌ها می‌کردند خیلی مختصر و با وسائل اندک. یا احیاءها همین‌جور. آن‌وقت احیاء با دست بوده یا چه بوده، امروز با تراکتور و ابزار ماشین آلات و فلان و این‌ها. خب اگر می‌خواهید شک بکنید بگویید نه، نمی‌دانیم. پس بنابراین وقتی می‌بینیم این‌جاها هم نمی‌شود، این‌جا با آن‌جاها فرق نمی‌کند. نمی‌دانم عبارت را تا کجا خواندیم.

س: ؟؟10

ج: تا قلنا خواندیم؟

س: ؟؟

ج: خب، قلنا را ...،

قلنا؛ در این قلنا می‌خواهد این را بگوید. در قلنا می‌گوید آقا ما دوجور ارتکاز داریم. یک ارتکاز تنجیزی فعلی که الان وجود دارد در ؟؟ توجه به آن هست. یک ارتکاز تقدیری تعلیقی، ارتکاز تعلیقی تقدیری این است که اگر توجه بدهی به افراد، بله، قبول می‌کنند. ولی الان اصلاً توی ذهن‌شان نیست. غافل هستند. آن‌که به درد می‌خورد در زمان ائمه، ارتکاز چیه؟ فعلی تنجیزی است که وجود داشته باشد. این در مرئی و منظر معصوم علیه‌السلام بوده، یک ارتکاز تنجیزی فعلی توی ذهن‌ها بوده، خب امام هم ردع نفرمود آن‌جا. اما تعلیقی نه، و در مانحن فیه چون عوامل ارتکاز گاهی وابسته به تطورات بشری است. یعنی تا این تطورات پیدا نشود اصلاً ذهن بشر منتقل نمی‌شود به یک چیزهایی. توی فکرش اصلاً نمی‌آید. این‌که الان بشر به فکر بانک افتاده، به فکر صندوق‌های مختلف افتاده، به فکر شرکت‌های خاص افتاده، به فکر نمی‌دانم تأمین اجتماعی افتاده، و و و. این‌ها به‌خاطر تطوراتی است که پیش آمده و یک ضرورت‌هایی که به‌وجود آمده که قبلاً خبری از آن‌ها نبوده. همین ضرورت‌های نوپیدا منشأ این شده که ذهن توجه پیدا بکند. و تطورات و تحولات سهیم هستند در پیدایش ارتکازات.

س: ...12:35

ج: نه، آن‌ها فردی و این‌ها بود. اما تطور را نمی‌توانیم کنار بگذاریم. این‌جا حرف این است که آن چیزی که شما کنار گذاشتید یک چیزهای شخصی و جغرافیا و این‌ها بود، بله درست است. اما نمی‌توانیم انکار کنیم که تطورات و پیشرفت‌ها و عوض شدن نحوه زندگی در بشر و احتیاجات نوپیدایی که اصلاً به ذهن‌ها خطور نمی‌کرده در سابق، اصلاً این‌ها فرض کنید مثلاً این‌که هواپیمایی باشد و می‌خواهد مثلاً کشورها عبور کند. بگوییم این فضاهای بالا ملک این‌ها است، ملک این‌ها نیست، فلان. چنین چیزی منشأ نداشته که این حرف‌ها، که این باید اجازه بدهند، اجازه ندهند، مثلاً از صد کیلومتر بالا می‌خواهد عبور کند. می‌گوید این مال این کشور است باید اجازه بدهد فلان، اصلاً توی ذهن کسی نمی‌آمده. این تطوراتی که بعد پیدا شد که فضا، بر فضا مسلط شد. یک وسائلی ساخت که در فضا می‌تواند برود و از فضا عبور کند و فلان، این‌ها حالا منشأ می‌شود که بیایند یک فکری کنند به حال فضا و به حال فلان. یا به حال اعماق زمین. شاید توی ذهن‌شان کسی نبوده که مثلاً کیلومترها پایین زمین می‌شود رفت نفت از آن‌جا استخراج کرد، گاز از آن‌جا استخراج کرد، فلان استخراج کرد. که بگویند مثلاً این مالک، کسی که مالک زمین است مالک آن‌ها هم هست. نه، همین مقداری که حالا چند متری مثلاً تا آن‌جا، اگر دویست متر بروید پایین، کسی که مالک یک ارضی است، آیا مالک نفت‌هایی که آن پایین هم هست هست؟ مالک آن منابعی که آن پایین هست هست؟ اصلاً توی ذهن نمی‌آمده این چیزها که بخواهند برایش فکرش را بکنند، توی ذهن‌شان چیزی بیاید. بله،؛ این را قبول داریم. اگر برای آدم‌های آن‌موقع می‌نشستند تشریح می‌کردند که آره، یک زمانی هزار سال بعد مثلاً خواهد آمد. چنین چیزهایی پیش خواهد آمد، و آن‌موقع آیا درست است که بگوییم شرکت ...، مثل این‌که الان شما می‌گویید مثلاً فلان چیز مالک است ولو آدم نیست. می‌گویید مالک است آن­موقع هم بگوییم آن­ها مالک می­شوند، آن­ها نمی­دانم تصرفات­شان نافذ است، آره می­گفتند آره، ولی بالفعل توی ذهن­شان نبود. پس بنابراین نتیجه چی می­شود؟ نتیجه این می­شود که وقتی یک چیزی نبوده، تقدیری بوده، تعلیقی بوده، تعلیق و تقدیر هم معنایش این است که تا آن معلقٌ علیه حاصل نشود، تا آن مقدرٌ علیه حاصل نشود اصلاً وجود ندارد، پس وقتی چیزی وجود ندارد چطور می­توانیم بگوییم این ارتکازِ بوده و شارع ردع نکرده؟ نبوده؛ پس ما نسبت به ارتکازات تنجیزی قبول داریم اما نسبت به ارتکازات تعلیقی قبول نداریم و این­جا احراز نمی­کنیم که این ارتکاز تنجیزیِ فعلی در آن زمان نسبت به حتی این امرو مستحدث وجود داشته، یعنی یک ارتکاز عامی که این امور مستحدث هم بشود مصداق آن و زیرمجموعه‌اش. قلنا ...

س: این­که مثلاً ما این ارتکازات تعلیقی؟؟؟16 را صحیح ندانیم و بگوییم که چون ؟؟؟ نیازی نبود که از آن نقل بکند و این­ها ؟؟؟ بگوییم که لازم نیست ؟؟؟

ج: چیز آینده را؟ نه بله یعنی ما دلیلی نداریم بر این­که بر معصوم، بله معاصرین خودش و آن­ها اگر توی ذهن­شان است خلافی است خب بله باید بگوید. اما چیزی که مال آینده است و الان وجود ندارد ما دلیلی بر این جهت نداریم به­خصوص که عدمه منّا، عدمه منّا.

س: ...

ج: نه چون تکالیف­شان روشن است، خب طبق اصول عملیه و فلان و این­ها عمل می­کنند، چیزی بن­بستی به­وجود نمی­آید که.

«قلنا: إنّ احد العوامل التی یمکن أن تکون مساهمةً فی ظهور الارتکاز المذکور، هو نفس تغیّر حیاة البشر و تطوراتها الکبیرة» یکی از عواملی که ممکن است سهم داشته باشد در ظهور ارتکاز مذکور، یعنی آن ارتکاز موسّع، نفس تغیر حیات و زندگی بشر و تطورات بزرگ حیات بشر هست. این خودش یکی از عوامل است که باعث ارتکازسازی می­شود. «و هذا یختلف من هذه الناحیة عن مثال الحیازة» و این ارتکاز مذکور اختلاف دارد از این جهت با مثال حیازتی که شما به رخ ما کشیدید و مثال زدید گفتید پس آن­جا هم شک کنید، نه «لأنّ الناس فی ذلک العصر بالنسبة الی الحیازة کانت حاجتهم ماسةٌ ایضاً الی القول بمملّکیتها بأی وسیلةٍ متوفرةٍ» می­فرماید که چون مردم در آن عصر ائمه علیهم السلام به نسبت به حیازت حاجت­شان حاجت لازمه­ای بوده «ماس» یعنی لازم یعنی تماس­دارنده­ای که جدا نمی­شود فلذا کنایه­ی از لازمه هست، یک حاجت لازم و ضروری­ای بوده به این­که قائل بشوند به مملکیّت آن حیازت به هر وسیله­ای که فراهم است برای­شان. چون بالاخره می­خواهند خانه بسازند، می­خواهند چیز بسازند باید بروند از بیابان خاک بیاورند، شن بیاورند، سنگ بیاورند یا گرمایش؛ برای گرمایش­شان بروند هیزم جمع کنند، چی جمع کنند، برای پخت و پزشان بروند از بیابان و از این­ها خار و وسائل گرمایش جمع بکنند بیاورند، یک ضرورتی همه داشتند این­ها را. آن­موقع این بوده، پس آن­موقع چون این حاجت ماسّه­ای وجود داشته می­توانستیم بگوییم که بله، توی ذهن­شان این است هرچی آدم نیاز دارد این حیازت می­تواند باعث مملکیتش بشود ولو زندگی تطور پیدا کند. یک چیزی بوده که با زندگی آن­ها عجین بوده، هرروز با آن سروکار داشتند. اما یک چیزهایی که اصلاً تصورش هم به ذهن­شان نمی­آمده. مثل این چیزهایی که الان نیاز پیدا شده که مثال زدم این­ها نه. «فهذه المسألة کانت امراً ارتکازیّا» پس این مسأله که حیازت «هذه المسألة» به حیازت برمی­گردد این «کانت امراً ارتکازیا، لکنّ الوسائل المتوفّرة للناس تغیّرت بمرور الزمان» این مسأله، اصل این مسأله که حیازت مملک باید باشد، باعث ملکیت می­شود این چی بوده؟ ارتکازی بوده، منتها وسائلی که متوفر است برای مردم این تغیّر پیدا کرده به مرور زمان. آن­موقع یک چیزهایی بوده حالا یک چیزهای ماشینی و امثال ذلک پیدا شده. آن­موقع با تور بوده الان با کشتی­های کذا این کار را، حیازت مثلاً ماهی­ها و زیست دریایی­ها را می­کنند. «و لکنّ فی محل بحثنا لم تکن هناک حاجةً اصلاً لخلق شخصیات معقّدة جدیدةٍ و تنقیذ تصرفاتها لیتشکل الارتکاز.» اما در مورد بحث ما که راجع به امور جدیده باشد یک حاجتی، اصلاً حاجتی نبوده برای آن­ها تا این­که خلق، حاجتی نبوده اصلاً برای آن­ها برای خلق نمودن و آفریدن یک شخصیت­های معقده­ی جدیده، الان بانک یک شخصیت معقد است، هزار جور اساسنامه دارد و قانون دارد و فرمول دارد و شرکت­ها همین­جور هستند، نمی­دانم بیمه­ی اجتماعی­ها همین­جور هستند. الان آدم بخواهد قانون این­ها را هم بخواند گیج می­شود باید خیلی با مطالعه، مثل این­که می­خواهد کفایه مطالعه کند یا مکاسب مطالعه کند این قانون­هایش را بنشیند مطالعه کند. یک شخصیت­هایی که دارای قوانین و ضوابط و فرمول­های معقده هستند اصلاً توی ذهن آن­ها نمی­آمده که حالا بگوییم شارع این­ها را هم آن ارتکاز این­ها را شارع قبول کرده و الان این مصداق آن است.

س: ....21:50

ج: نه این­که نه، نه نه این وسیلهِ نمی­آمده، این شخص این وسیله نمی­آمده؛ اما این­که ما همه احتیاج دارند پس بشر فردا هم به این­ها احتیاج دارد، آن خانه از چی بسازد؟ این­که آن هم احتیاج دارد پس بنابراین هرچیزی که اگر تطور پیدا کرد، همان­طور که خودشان می­دیدند در زمان خودشان از مثلاً صد سال قبل تا زمان آن­ها یک تطوری پیدا شده برای این­ها، خب می­فهمند بعداً هم ممکن است یک تطوراتی پیدا بشود. چون با این زندگی دارند می­کنند می­فهمند که هر وسیله­ای ولو الان نام وسیله را نمی­دانند یا خصوصیت آن را نمی­دانند که به­صورت ماشین مثلاً درمی­آید، ولی می­فهمند که هرچی پیدا بشود برای این کار درست است. چون به این نیاز داشتند مورد توجه­شان بوده؛ چون مورد توجهشان بوده است لشدة الاحتیاج پس این هم قهراً توی ذهن­شان می­آمده که اگر اسباب عوض بشود وسائل احیاء و حیازت عوض بشود عیبی ندارد آن­ها هم مملک هستند، اما چیزی که توی ذهن­شان نمی­آمده بالمرّه و حاجتی به­خاطر این امور اصلاً درک نمی­کردند، وقتی حاجتی به این امور اصلاً درک نمی­کردند چه­جور می­توانیم بگوییم که در ارتکاز آن­ها بوده با این­که قبول داریم ارتکازات یکی از عوامل تحقق آن چی هست؟ تطورات بشری و فلان است.

«و تنفیذ تصرفاتها لیتشکل الارتکاز» پس بنابراین حاجتی نبوده برای خلق شخصیات معقده­ی جدیده و نافذ قرار دادن تصرفات آن شخصیات معقده­ی جدیده تا این­که بگوییم ارتکاز تشکل پیدا می­کرده در ذهن آن معاصرین معصومین علیهم السلام. بله یک مطلبی این­جا توجه به آن می­کنیم که شاید «و لا ریب أنّه لو أفهم العقلاء الظروف الجدیدة» بله ریبی در این نیست که اگر فهمانده می­شد به عقلاء قبل، چی؟ ظروف جدیده، گفته می­شد یک زمان­هایی پیش خواهد آمد ولو هزار سال دیگر که چنین نیازمندی­هایی وجود دارد «و نبّهوا» و آن­ها تنبیه می­شدند و آگاهی داده می­شدند به ضرورت اعتراف به این شخصیات در تطورات مستقبله­ای که برای حیات بشری پیش می­آید «لا ریب لو افهم فإنّهم سیجیزونها» اگر تفهیم­شان می­شد آن­ها اجازه می­کردند. اما تفهیم­شان که نشده، پس نه توی ذهن­شان هم نیامده، پس یک ارتکازی وجود ندارد که بگوییم امام از آن ردع نکرده. پس بنابراین «غیر أنّ هذا لیس الارتکاز المتحقّق» اما این ارتکازی که می­گوییم لو افهم و نبّه این یک ارتکاز متحقق نیست یعنی ارتکاز فعلیِ منجز نیست «بل هو ارتکازٌ معلّق.» یک ارتکاز معلق بر فهماندن و تنبیه دادن است که چون تنبیه نبوده، فهماندن هم نبوده پس نبوده، پس ارتکاز هم نبوده؛ پس چی می­گویی که امام علیه السلام از او ردع نکرده؟ چیزی نبوده که ردع بکند یا نکند. خب اگر اجازه بدهید من این سه خط را بخوانم بعد بفرمایید که ما تحویل هم بدهیم این­جا را.

«و ایضاً یمکن قبول الوجود المحقق للارتکاز فی عصر المعصومین کما مرّ حول بعض الشخصیات الاعتباریة الجدیدة کالجمعیات الخیریة و لکنّه لیس محرزاً عموماً.» بله یک استثنائی که قبلاً هم گفتیم می­گویند که بعضی از شخصیت­های جدید می­شود گفت که در ارتکاز آن­ها هم بوده مثل شخصیت­های خیریه. یک جمعیتی درست می­شوند برای این­که به بینوایان کمک کنند، این علی­القاعده در آن موقع­ها هم بوده، و این چون یک نیازی است به فقرای مثلاً محل­شان، به بینوایان یا یتیمان که خیلی آن اعصار سابقه یتیم خیلی در جامعه زیاد بوده نسبت به حالا. چون مرگ و میرها خیلی زیاد بوده، جنگ­ها و این­ها زیاد بوده. فلذا یتیم خیلی بوده؛ این­که یک عده مردم راه بیفتند و با همدیگر تعامل کنند که ما بیایید با همدیگر یک هیأتی تشکیل بدهیم، پول­ها روی هم بگذاریم و برای مثلاً ایتام. حالا یک کسی می­آید پول به این هیأت می­دهد نه به این شخص، به این شخص، به این شخص. آره این­ها را می­شود گفت و بعید نیست که، ولو این خیراتی که جدید پیدا می­شود گفت که این توی ارتکاز، یعنی یک ارتکاز عامی که این­ها را هم می­گیرد در زمان ائمه علیهم السلام بوده؛ اما همه­ی امور جدیده را مثل بانک و شرکت­هایی که امروز یک قوانین خاصی برای خودشان دارند و هم­چنین تأمین اجتماعی و ما الی ذلک این­ها را نمی­شود گفت. «و ایضاً» و نیز ممکن است قبول وجود محقق برای ارتکاز نه معلق، قبول وجود محقق بر ارتکاز در عصر معصومین همان­طور که در سابق گذشت حول چی؟ ارتکاز محقق حول چی؟ حول بعض شخصیات اعتباریه­ی جدیده مثل جمعیت­های خیریه. «و لکنّه لیس محرزاً عموماً» ولکن این ارتکاز محقق به­طور عام محرز نیست و ما آن شک را بالاخره داریم که آیا بوده یا نبوده؟

خب فرق بین این اشکال سوم ما تو دو اشکال قبلی چی شد؟ اشکال قبلی­ها و این فرقش این است که در اشکال قبلی­ها اصلاً انکار وجود ارتکاز می­کردیم؛ یا می­گفتیم آن موقع نبوده یا حتی می­گفتیم در حتی زمان ما هم نیست ارتکاز و این­ها فرآورده­های دولت­ها و پارلمان­ها و این­هاست، اصلاً ارتکاز عقلائی نیست. آن دوتا اشکال این­جوری بود. این اشکال سوم نفی نمی­کند می­گوید نمی­دانم شک دارم. احراز نکردم. پس فرق این اشکال با قبلی­ها این است که آن­ها می­گوید می­دانم نبوده است، این می­گوید نمی­دانم بوده است یا نه؟ «الفرق بین البیان الاخیر و البیانین السابقین فی أنّهما» در این است که آن دو بیان سابق «ینکران الارتکاز فی العصر القدیم و الجدید» اصلاً این را انکار می­کردند «و اما البیان الأخیر فإنّه یُشکّ بوجوده» این شک می­کند در وجود آن ارتکاز «و یُشکل» و اشکال می­کند در استدلال از جهت عدم احراز فقط. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان